



رفتارشناسی خواص مکتب خلفا در مواجهه با حق خلافت اهل بیت علیهم السلام در سده های نخستین اسلامی

پدیدآورده (ها) : امرایی، رحیم
تاریخ :: تاریخ اسلام :: تابستان 1395 - شماره 66 (علمی-پژوهشی/ISC)
از 97 تا 125
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1197567>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان
تاریخ دانلود : 15/06/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است. بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال هفدهم، شماره دوم

تابستان ۱۳۹۵، شماره مسلسل ۶۶

رفتارشناسی خواص مکتب خلفا در مواجهه با حق خلافت اهل بیت علیهم السلام در سده‌های نخستین اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۳۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۱/۱۶

رحیم امرایی*

درباره رویدادهای تاریخ صدر اسلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار گفته و نوشته شده است. نوشتار حاضر کوشیده است رفتار خواص جبهه مقابل امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در مواجهه با حق خلافت اهل بیت علیهم السلام در قالب محورهای زیر بررسی کند: توجیه و تأویل ادله قرآنی، جعل سبب نزول آیات، تحریف معنای آیات، توجیه و تأویل ادله حدیثی، تحریف لفظی و معنوی حدیث، توجیه خلافت با اجماع و شورا، جعل فضائل برای خلفا، و فرقه‌سازی. مقاله با این جمع‌بندی به پایان رسیده است که اختلاف شیعه و سنی در موضوع خلافت، تا حد زیادی اثرپذیرفته از فعالیت‌های منفی خواص مخالف خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پدید آمده است.

کلیدواژگان: علی علیه السلام، اهل بیت علیهم السلام، تاریخ صدر اسلام، خلافت، خواص.

* دانشجوی دکتری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران و مدرس دانشگاه

پیام نور؛ amraee90@yahoo.com

مقدمه

از منظر اهل سنت، امامت مقامی جدای از خلافت است و امام، مسؤول امور دینی و عهده‌دار هدایت معنوی جامعه است^۱ در حالی که خلیفه، مدیریت سیاسی جامعه را بر عهده دارد. به همین جهت ائمه فرق چهارگانه اهل سنت (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) افرادی جدای از خلفای اهل سنتند. امامت، در دیدگاه تشیع، مقام هدایت و رهبری مادی و معنوی جامعه است؛ یعنی خلافت ظاهری را هم شامل می‌شود و مقام خلافت از شوون مهم امامت است^۲ که باید در اختیار امام باشد اما این امر در تاریخ صدر اسلام آنگونه که می‌بایست محقق نشد. بحث این مقاله، به طور مشخص، انحراف در خلافت ظاهری اهل بیت علیهم السلام است. در بسیاری از کتب شیعه، جانشینی بر حق ائمه اطهار علیهم السلام اثبات و بیان شده است اما در تاریخ خلافت اسلامی، جای این سؤال باقی است که چه عواملی موجب شد تا قشر عظیمی از جامعه مسلمان، از پذیرش مقام خلافت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و تبعیت از ایشان خودداری کنند و نقش خواص منحرف جامعه، در این امر تا چه حدی بوده است؟ در این مقاله، سعی نگارنده بر این است که میزان و کیفیت تأثیر خواص، در انحراف عامه مسلمانان از خلافت ائمه شیعه علیهم السلام را، به ویژه در دوران حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس، بررسی کند.

جهت‌دهی خواص به توده‌های عمومی در فلسفه تاریخ

نیروی جوامع برگرفته از نیروی توده‌های عمومی است، ولی در نهایت این خواص و نوابغ و افراد اثرگذار هستند که با تکیه بر جایگاه اجتماعی خود، عموم مردم را به سمت و سویی که خود صلاح می‌دانند، سوق می‌دهند.^۳ توده‌های عمومی جامعه، حتی با آگاهی از حقانیت علی علیه السلام و دیگر ائمه اطهار علیهم السلام، نمی‌توانستند در آگاهی‌بخشی و بیدار کردن افشار مختلف، به سهولت گام‌های اساسی بردارند؛ زیرا از جایگاه علمی و منزلت سیاسی و اجتماعی و مقامات رسمی و دینی، بی‌بهره و یا کم‌بهره بودند. مراد از خواص، رجال سیاسی و علمی و دینی‌اند که مناصب سیاسی و مقامات دینی و علمی را در اختیار داشتند،

و یا از منزلت اجتماعی و علمی در میان اقشار مختلف برخوردار بودند. این گروه نسبت به توده‌های عمومی، بسیار پرنفوذتر، و جهت‌گیری آن‌ها در مسأله خلافت اسلامی، به میزان فراوانی، بر اقشار مختلف جامعه اثرگذارتر بود.

انتخاب ابوبکر برای تصدی مقام خلافت و بارز کردن او به عنوان خلیفه در سقیفه، به شدت تحت تأثیر خواست‌های خاصی از مهاجرین و انصار بود. همین خواص در اجبار علی علیه السلام و دیگر مخالفان، بر بیعت با ابوبکر، نقش اساسی داشتند.^۴ اگر غالب خواص در جریان جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، وظیفه خود را در پیروی از جانشین برحق انجام می‌دادند و در رساندن علی علیه السلام به مقام خلافت، جهت‌گیری صحیح می‌داشتند، انحراف در این موضوع حیاتی رخ نمی‌داد.

پس از جریان سقیفه و غصب مقام خلافت هم، اگر خواص به وظیفه روشنگری خود در تبیین خلافت منحرف شده، عمل می‌کردند و جهت‌گیری صحیح را در پشتیبانی از خلفای برحق (ائمہ اطهار علیهم السلام) اتخاذ می‌کردند، انحراف سیاسی سقیفه به خوبی بر توده‌های ملت اسلامی آشکار می‌شد و دور از انتظار نبود که این انحراف در مدت زمان کوتاهی اصلاح شود. ولی غالب خواص چنین عملکردی نداشتند. برخی از خواص، نه تنها توده‌های عمومی را با حقیقت انحراف در خلافت آشنا نساختند، بلکه با مشتبه کردن و مغشوش جلوه دادن حقیقت در دوره‌های بعدی، و دفاع از خلافت غصبی و توجیه آن، به شیوه‌های مختلف در اغفال توده‌های عمومی همت گماشتند و از عوامل اصلی تداوم انحراف ایجاد شده در جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند.

عدول خواص از معیارهای الهی در سقیفه

از مهم‌ترین دلایل اثرگذار در غصب خلافت ائمه، سلايق حزبی و شخصی خواص در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پیامبر صلی الله علیه و آله مرزهای قبیله‌ای را به مرز اعتقادی تغییر داد و از رهگذر رهبری و مدیریت ایشان، جدال هولناکی میان بسط مرزهای انسانی و حوزه‌های عقیدتی، و وفاداری به عصبیت قبیله‌ای و سلايق حزبی و شخصی به وجود آمد؛ که در زمان ایشان،

رابطه ایمانی بیش از رابطه قبیله‌ای و قومی و حزبی بر جامعه حکومت می‌کرد، ولی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله - به دلیل عمل نکردن صحابه برجسته به رهنمودهای ایشان در تأکید بر روابط ایمانی و پرهیز از سلايق حزبی و شخصی - جدال میان سلايق حزبی با روابط ایمانی، مطابق سلايق حزبی برخی خواص به سرانجام رسید و بسیاری از صحابه، میل شخصی را ملاک انتخاب خلفا قرار دادند و به رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه عمل نکردند.^۵ در انحراف ایجاد شده در سقیفه، نقش خواص سرشناس همچون ابوبکر، حباب بن منذر و سعد بن عباده (بزرگ انصار)، به مراتب بیش از دیگرانی بود که پیرو نظرات آن‌ها بودند. بسیاری از خواص مسلمانان، خواهان حکومتی بودند که مطابق با منافع آنان حکومت کند و بی‌توجه به این که حکومت حق کیست، خواهان حکومت اشخاص و احزاب مورد نظر خویش بودند. چنانکه بدون توجه به تعیین جانشین از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، حباب بن منذر صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله، انصار را برای قبضه خلافت تحریک کرد و گفت: «اگر مهاجران اصرار دارند امیر از آنان باشد، پس امیری از ما و امیری از آن‌ها باشد». ^۶ ابوبکر هم برای اینکه جانشین از قبیله او باشد، پاسخ می‌دهد که به گفته پیامبر صلی الله علیه و آله، پیشوای مسلمین باید از قریش باشد (ابوبکر در قرشی بودن خلیفه، به گفته پیامبر استناد کرد،^۷ چون خود از قریش بود؛ ولی او و هم‌فکرانش در دیگر ملاک‌های تشخیص خلیفه، بر مبنای دستورات پیامبر عمل نکردند و روش‌هایی همچون اجماع و شورا را جایگزین دستورات ایشان کردند). به این ترتیب، هر یک از این جریان‌ها بیش از صلاح جامعه، در اندیشه تأمین مصالح خود و پیروان خود بوده‌اند.^۸ از گفتاری که بین حباب این منذر و ابوبکر و دیگر خواص سرشناس در سقیفه صورت گرفته، این واقعیت آشکار می‌شود که در نگرش خواص، امیال شخصی و گرایش‌های حزبی به جای اطاعت از دستورات پیامبر و شایسته‌سالاری، ملاک انتخاب خلیفه قرار گرفته و شرایط روحی خواص، مهبیای غصب مقام جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و دور از انتظار نیست که تحت

تأثیر این عملکرد نامناسب خواص و پیروی عموم مردم از تصمیم آن‌ها، به جای خلیفه برحق، شخص دیگری این مقام را تصاحب کند.

جهت‌گیری غلط خواص و تبعیت عموم مردم از آنان

قبل از وقوع جنگ جمل، مسلمانان با علی علیه السلام بیعت کرده بودند و ایشان را خلیفه مسلمانان می‌دانستند و حتی سپاهیان جمل تا پیش از آن که تحت فرمان گروهی از خواص در برابر علی علیه السلام شورش کنند، بیعت علی علیه السلام را به گردن داشتند. با این حال، خواص پرنفوذی همچون شیبث بن ربعی و ابوموسی اشعری، به دلیل نفوذی که در بصره داشتند، برخی از مسلمانان بصره را از یاری امام و رزمندگان اسلام منع می‌کردند^۹ و با این شیوه، به سپاه پیمان‌شکن جمل خدمت می‌کردند. صرف نظر از روایاتی که بیان‌گر جانشینی علی علیه السلام بود، اینان پس از عثمان، با علی علیه السلام به عنوان خلیفه بیعت کرده بودند؛ حتی سرکردگان سپاه جمل، همچون طلحه و زبیر، از اولین افرادی بودند که با ایشان بیعت کردند^{۱۰} ولی بر بیعت خود باقی نماندند و در مسیر شورش گام نهادند. این نکات که برگرفته از کتب تاریخ اهل سنت است، می‌رساند که حقانیت علی علیه السلام در برابر طلحه و زبیر، برای خواصی همچون ابوموسی، فرماندار بصره در دوره عثمان، مشخص بود. ولی برخی خواص بصره، مثل ابوموسی و شیبث بن ربعی، به دلیل عناد و تعصب، از بیان حقانیت علی علیه السلام و گسیل نیرو برای مهار شورشیان جمل، ممانعت می‌کردند. طبق نقل تاریخ‌نگاران اهل سنت، از جمله ابن قتیبه دینوری و ابن اثیر، در جریان جنگ جمل، هنگامی که علی علیه السلام از اهل بصره کمک خواست، عده‌ای از سرشناسان کوفه، از ابوموسی درباره خارج شدن از خانه و کمک به علی علیه السلام مشورت خواستند که ابوموسی به ایشان چنین جواب می‌دهد: «اگر راه آخرت را بخواهید، این است که ملازم خانه خود باشید؛ و راه آتش و عذاب در خارج شدن با کسی [علی علیه السلام] است که شما را به سوی خود خوانده است»^{۱۱}. چنانکه مشهود است، جهت‌گیری ابوموسی و امثال او در قبال جانشین

رسول الله ﷺ منفی بوده است. اظهار نظر ابوموسی مبنی بر یاری نکردن علی (علیه السلام) در جنگ با سپاه جمل، با توجه به جایگاهی که وی در بصره داشت (با این قرینه که گروهی از مردم از او مشورت خواستند و جویای نظرش بودند)، مانع کمک بسیاری از افراد به علی (علیه السلام) شد^{۱۲} تا جایی که علی (علیه السلام) برای همراه ساختن اهل بصره با خود، به ناچار در چند نوبت فرستاده‌هایی را (همچون محمد بن ابی‌بکر و محمد بن جعفر در نوبت اول و امام حسن (علیه السلام) و عمار یاسر در نوبت دوم، و مالک اشتر در نوبت سوم) برای بحث و مجادله با ابوموسی و امثال شبت بن ربیع، از اردوگاه خود (ذی قار) به بصره فرستاد. پس از مجادله مداوم و نزاع با این دسته از خواص بود که در نهایت سپاهی هشت هزار نفره از بصره به یاری علی (علیه السلام) رفتند.^{۱۳} جبهه‌گیری ابوموسی می‌رساند که او یا اصلاً میان حق و باطل تشخیص نداده بود یا از خواصی بود که باطنشان به حق یقین داشت، ولی از روی ظلم و تکبر آن را انکار می‌کردند. تأثیر خواص و افراد سرشناس در بسیاری از موارد، به خصوص به هنگام برپایی فتنه‌ها و وقوع جنگ‌ها، بسیار زیاد و غیر قابل مقایسه با دیگران است و خواص پرنفوذی که در این مواقع، راه صواب را از ناصواب تشخیص نمی‌دهند، و یا قصد پیمودن راه ناصواب و پشتیبانی از ظالمان را دارند، صدمات عظیم و گاه جبران‌ناپذیری را بر پیکره اسلام و حکومت اسلامی وارد می‌سازند که داستان جنگ جمل و کارشکنی‌های ابوموسی در مقابل علی (علیه السلام) و یاران ایشان، از نمونه‌های بارز آن است.^{۱۴}

نقش خواص هوادار بنی‌امیه در شدت یافتن انحراف عامه از خلافت اهل بیت

پس از دوره خلافت علی (علیه السلام)، به خصوص در دوره حکومت بنی‌امیه، انحراف از خلافت اهل بیت (علیهم السلام)، به شکل شدیدتری از سوی خواص طرفدار بنی‌امیه، در جامعه اسلامی صورت پذیرفت. مطابق دستورات پیامبر ﷺ، خواص و عموم مردم می‌بایست همواره جانب احترام اهل بیت پیامبر ﷺ را رعایت کنند و در جبهه مقابل آن‌ها قرار نگیرند؛ چنانکه پیامبر ﷺ خطاب به علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) فرموده‌اند: «من با کسی که با

شما در جنگ باشد در جنگم، و در آشتی با کسی هستم که با شما در آشتی باشد».^{۱۵} ولی خواص حکومتی در دوره امویان، علی علیه السلام را فردی که شایسته نفرین است معرفی می کردند و بر بالای منابر، همواره ایشان را لعن می کردند.^{۱۶} خواص حکومتی از زمان معاویه و به دستور او، علی علیه السلام را لعن می کردند و در مقابل، به افرادی که درباره عثمان حدیثی نقل می کردند، پاداش‌های فوق‌العاده داده می شد. دیگر خلفای اموی همچون عبدالملک نیز این رویه را دنبال کردند.^{۱۷} وجود این رویکرد در تاریخ خلفای اموی، نشان می دهد که دستگاه خلافت اموی به دنبال تخریب و تنزل دادن جایگاه علی علیه السلام و سایر ائمه برحق و به فراموشی سپردن جایگاه رفیع ایشان برای تصدی مقام خلافت ظاهری در اذهان عمومی بوده است. عملکرد منفی علما و خطبای اموی در دشمنی با علی علیه السلام و سب و لعن ایشان، حرکتی عملی در مسیر تحقق این سیاست خلفای اموی بود که یکی از ابتدایی ترین آثار آن، عدم شناخت فضائل علی و آل او، و بی رغبتی مردم در پیروی از اهل بیت علیهم السلام در مسأله تصاحب مقام خلافت ظاهری بود.^{۱۸}

از سوی دیگر، خواص سیاسی و دست‌نشانده‌های امویان، با ایجاد جو سنگینی از قساوت و خشونت، تحرکات سیاسی اهل بیت و هواداران آن‌ها را بسیار کند کردند و غالب مسلمانان از پیوستن به اهل بیت و صف‌آرایی در مقابل امویان خودداری می کردند. بنی‌امیه و سیاست‌گذاران فرمانبر آن‌ها، با ستم بر اهل بیت و دوست‌داران ایشان و دیگر گروه‌هایی که به دنبال حکومت بودند، در مسیر حفظ حکومت ظاهری خود، مرتکب جنایات بی‌شماری شدند. بر اساس نقل ابن ابی‌الحدید از مدائنی و ابوالفرج، و دیگر منابع اهل تسنن، مسموم کردن امام حسن علیه السلام و قتل حجر بن عدی و یاران او و بسیاری از صحابه، به دست معاویه صورت گرفت؛ و قتل امام حسین علیه السلام و به زنجیر کشیدن زنان ایشان و سوزاندن کعبه و منهدم کردن آن و مباح دانستن جان و مال و ناموس مسلمانان مدینه در واقعه حرّه به دست فرزندش یزید و در جهت حفظ مقام خلافت ظاهری صورت

پذیرفت.^{۱۹} همچنین قتل‌های فراوان در زمان اوج سلطنت امویان، نشانگر این مهم است که بنی‌امیه و خواص سیاسی تحت فرمان آن‌ها، بر خلاف شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله و با خشونت و عنف حکومت می‌کردند؛ چنانکه در زمان سلطنت عبدالملک و حاکم سفاک دست‌نشانده او، حجاج بن یوسف ثقفی، بیشترین خون‌ها ریخته شد. به اعتراف علمای شهیر اهل سنت، از جمله سیوطی، تعداد غیر قابل‌شمارشی از صحابه و تابعین (جدای از دیگر مسلمان‌ها) به دست عبدالملک بن مروان و حجاج بن یوسف به قتل رسیدند؛^{۲۰} و از مسلمات تاریخی این نکته است که امویان (در مسیر حفظ خلافت) بسیار با قساوت و عنف با مسلمانان رفتار می‌کردند.^{۲۱}

مشکل عمده دیگر اینکه از زمان معاویه به بعد، مقام خلافت به سلطنت موروثی تبدیل یافت. این تغییر عمده در نوع حکومت، به کلی دست اهل بیت علیهم السلام را از مقام خلافت ظاهری کوتاه می‌کرد. با روی کار آمدن امویان، نه تنها مقام خلافت در اختیار اهل بیت قرار نگرفت، بلکه سیاست خلفای اموی و خواص و علمای حزبی آن‌ها بر این بود که (بر خلاف شیوه پیامبر و دوران خلفای راشدین) فرزند خلیفه اموی، بدون رقابت با دیگر افراد (از جمله اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) مقام خلافت را به شیوه موروثی تصاحب کند. طبق منابع تاریخی^{۲۲} و روایی^{۲۳} اهل سنت، شیوه خلافت خلفای سنی در دوره امویان، خلافت نبود، بلکه ملک و سلطنت بوده است. از محکم‌ترین شواهد این ادعا، حدیث سفینه (از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله) و دیگر احادیثی است که از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله درباره سلطنت خلفای سنی در منابع اهل سنت نقل شده است. سفینه، بر اساس حدیثی از پیامبر، «معاویه را خلیفه نمی‌داند بلکه او را اولین ملوک به شمار می‌آورد». در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «خلافت پس از من سی سال است و پس از آن پادشاهی و ملک خواهد بود. و در روایت دیگر آمده: سپس خداوند ملکش را در هر جا بخواهد قرار می‌دهد». جالب است که علمای اهل سنت، از جمله آل‌بانی در تعلیق سنن ابی‌داود، سند این حدیث را صحیح می‌دانند.

بیهقی هم در کتاب *المدخل*، از سفینه حدیثی را اخراج کرده که در آن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، معاویه را به عنوان اولین ملوک معرفی می‌کند.^{۲۴} بسیاری از علمای حدیث اهل سنت، احادیثی را نقل کرده‌اند که دلالت دارد بر اینکه معاویه و دیگر خلفای اموی، خلافت را به سلطنت تنزل داده‌اند. همچنین محیی‌الدین نووی، شارح صحیح مسلم، بر اساس حدیث دیگری از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «خلافت پس از سی سال نخست را [که مصادف با دوره معاویه و بنی‌امیه است]، ملک و پادشاهی خوانده است»^{۲۵} و اهل سنت در شرح این حدیث اذعان دارند که در زمان حکومت بنی‌امیه، خلافت به ملک و پادشاهی تنزل یافت؛^{۲۶} به همین جهت برخی از اهل سنت از جمله سعید بن جبهان، بنی‌امیه را خلفای پیامبر نمی‌دانند بلکه آن‌ها را از بدترین ملوک و پادشاهان می‌دانند.^{۲۷} اعتراف برخی از علمای اهل سنت بر تغییر نابه‌جای شیوه خلافت به سلطنت موروثی و ظلم‌های بی‌شمار بنی‌امیه و خواص سیاسی دست‌نشانده آن‌ها، انحراف در خلافت رسول الله را (البته از زبان برخی از علمای حق‌بین اهل سنت)، به وضوح نشان می‌دهد.

جای بسی تعجب است که دسته‌ای از علمای مشهور اهل سنت، که طیفی اثرگذار در دنیای اهل سنتند، همچنان به دفاع از خلفای اموی حتی در دوران پس از خلافت بنی‌امیه پرداخته‌اند. این گروه از خواص علمی جامعه اسلامی، با وارونه نشان دادن نقش منفی بنی‌امیه در خلافت اسلامی، ذهنیات بسیاری از توده‌های عمومی را به انحراف کشانده‌اند. ایشان با معرفی نادرست بنی‌امیه، که از مهم‌ترین موانع تحقق خلافت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام بودند، خلفای اموی را به عنوان بهترین خلفای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به توده‌های عمومی اهل سنت معرفی کرده‌اند. ابن جوزی و قاضی عیاض از مهم‌ترین علمایی هستند که از سلطنت بنی‌امیه، حتی در شکل موروثی آن، به شدت دفاع کرده‌اند. در منابع روایی اهل سنت به وجود دوازده خلیفه برتر از زبان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفة» تصریح شده است؛^{۲۸} خواص و علمای نام‌برده، که از علمای مشهور و صاحب نفوذ اهل سنت در

دوره حکومت بنی عباسند، چنان شیفته بنی امیه‌اند که در تعیین مصداق دوازده خلیفه ممتاز پیامبر ﷺ، خلفای اموی را (به همراه چند نفر دیگر) به عموم اهل سنت معرفی می‌کنند و بیشتر دوازده خلیفه برتر پیامبر ﷺ را از بنی امیه می‌دانند. دقیقاً خلفایی که برای نخستین بار، مقام خلافت را به شدت در اسلام تنزل دادند و شاهنشاهی موروثی و انحراف از خلافت را مطرح کردند و با ظلم و جنایت به آن رسمیت بخشیدند، از سوی این دسته از خواص به عنوان خلفای ممتاز پیامبر ﷺ، به عموم مردم معرفی شده‌اند.^{۲۹} بدیهی است که میان پادشاهی تا خلافت، آن هم خلافت رسول الله ﷺ، تفاوت فراوانی است و کسانی که خوی پادشاهی دارند نمی‌توانند خلیفه رسول الله ﷺ باشند. ولی گرایش خواص و علمای مشهور اهل سنت به سلطنت موروثی بنی امیه، عامل شکل‌گیری این گرایش غلط نزد عموم اهل سنت و تلقی مثبت آن‌ها از خلفای اموی شده است.

توجیه و تأویل ادله قرآنی

در برخی از آیات قرآن، با توجه به اسباب نزول آیات و سوره‌ها، جانشینان برحق پیامبر ﷺ معرفی شده‌اند و برخی از روایات، به صراحت، ائمه اطهار را جانشینان برحق رسول الله ﷺ معرفی کرده‌اند. وجود این نصوص، خلفا و خواص موافق حکومت آن‌ها را بر آن داشت که با اتخاذ روش‌هایی، تا حد امکان از معنای حقیقی آیات اعراض کنند و حتی معنای آیات مورد نظر را مطابق با منافع خود تغییر دهند.

جعل سبب نزول آیات

از آنجا که برخی از آیات به طور مشخص به بحث خلافت پرداخته‌اند، برای توجیه و تأویل این آیات به گونه‌ای که متناسب با جانشینی ائمه اطهار (علیهم السلام) نباشد، علمای مکتب خلفا تغییراتی در اسباب نزول آیات مورد نظر ایجاد کرده‌اند و برای تغییر در سبب نزول این آیات، احادیثی مطابق با مکتب خلفا جعل شد. چنانکه صبحی صالح، از علمای اهل سنت، می‌گوید: «از نخستین انگیزه‌های جعل حدیث از همان آغاز، نصرت مذاهب به

وسيله طرف داران هر يك از فرقه‌ها بوده است.^{۳۰}

برای نمونه، در حدیثی جعلی آمده است که آیه شریفه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ»^{۳۱} درباره ابن ملجم نازل شده، زیرا برای کشتن علی علیه السلام خود را به خطر انداخت؛ حال آنکه این آیه به سبب فداکاری علی علیه السلام در لیلۃ المیت نازل شده است.^{۳۲} به اعتراف علمای شهیر غیر شیعی، همچون ابن ابی‌الحدید معتزلی، معاویه چهارصد هزار درهم به سمره بن جندب داد تا این حدیث را در شأن نزول این آیه جعل کند.^{۳۳}

نمونه دیگر، آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^{۳۴} است که اخبار فراوانی از عامه و خاصه نشان می‌دهد که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است و حتی تفتازانی و قوشچی ادعا داشته‌اند که مفسران بر این معنا اتفاق دارند و نسائی در سنن، اخبار بسیاری را در تأیید این سخن ذکر کرده و ابن شهر آشوب اتفاق امت بر این معنا را نقل کرده است؛^{۳۵} اما آلوسی بغدادی و برخی دیگر از مفسران اهل سنت، متناسب با تأیید خلفای اهل سنت، با استناد به نقل‌هایی نادر و شاذ احتمال می‌دهند که این آیه در شأن ابوبکر نازل شده باشد.^{۳۶} مفسر دیگری از اهل سنت، پس از بحثی نسبتاً مفصل سرانجام می‌گوید آیه مذکور درباره حضرت علی علیه السلام و اولاد ایشان نازل نشده، بلکه درباره فرد دیگری به نام عباده بن صامت است.^{۳۷}

تحریف معنای آیات

حضرت علی علیه السلام در نامه ۷۷ نهج البلاغه، در توصیه به ابن عباس، قرآن را «حَمَلٌ ذُو وَجْهِ» می‌خواند؛^{۳۸} به این معنا که تفاسیر و وجوه مختلفی را در بر می‌گیرد. این امر در تفسیر آیاتی مانند آیه ولایت و دیگر آیات ناظر به موضوع خلافت، دست‌آویز خواص سوء قرار گرفت.

به عنوان نمونه، آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»،^{۳۹} خداوند و رسول و علی (علیه السلام) را، که مؤمن است و نماز را بر پا می‌دارد و در حال رکوع زکات می‌دهد، سرپرست و شایسته تصرف در امور مسلمانان می‌داند.^{۴۰} اما خواص مکتب خلفا، معانی نامتناسبی را برای این کلمه ذکر کرده‌اند. مثلاً آلوسی در تفسیر این آیه می‌گوید که مراد از ولی در این آیه، «سرپرست و شایسته تصرف» نیست بلکه مراد از «ولی»، «ناصر» است،^{۴۱} در حالی که با توجه به اوصاف مذکور در آیه و حصر موجود در آن، تنها معنای مناسب برای کلمه ولی، «اولی و احق به تصرف» است؛ زیرا همواره سرپرست و شایسته تصرف در مال و جان مسلمین، بیش از یک نفر نیست و تفسیر معنای «ولی» به «ناصر» و «دوست» فاقد و مخالف حصر در این آیه است؛ چراکه یاری‌دهندگان و دوست‌داران اسلام و مسلمانان، در یک یا چند نفر محصور نیستند.

همچنین تفسیر امثال فخر رازی، که «انما» را حصر مسلمانان در مقابل انبوه کافران و یا منافقان به حساب آورده‌اند، پذیرفتنی نیست؛^{۴۲} زیرا اولاً: این معنا با شأن نزول آیه که درباره علی (علیه السلام) است تناسب ندارد، ثانياً: لازم است کسی که مخاطب آیه است غیر از کسی باشد که ولایت برای او در نظر گرفته شده و در غیر این صورت مضاف و مضاف الیه در آیه یکی می‌شود و لازمه آن چنین می‌شود که هر کس با خودش دوست باشد و این محال است.^{۴۳} همچنین فخر رازی، «ولی» را به دوست تفسیر می‌کند و بر نظر شیعه اشکال می‌کند که معنای «اولی و احق و شایسته تصرف» با تصرف نداشتن علی (علیه السلام) در امور جامعه، در زمان پیامبر ناسازگار است.^{۴۴} شیخ طوسی در توضیح این مسأله می‌فرماید که آیه در مقام بیان جانشینی علی (علیه السلام) است نه اینکه لزوماً ایشان در زمان پیامبر امور را در دست بگیرند، چنانکه بیان ولایت‌عهده‌ای افراد هم به معنای در دست گرفتن امور سلطان در زمان حیات او نیست.^{۴۵} به این ترتیب، علمای مکتب خلفا با ارائه این سنخ

تفاسیر ناصحیح و اشکال بر تفسیر شیعه، بسیاری از آیات روشنگر خلافت اهل بیت علیهم السلام را مطابق با اهداف خویش تحریف کردند و با تحریف این آیات، مانع روشن شدن اذهان عمومی در مسأله حقانیت ائمه علیهم السلام در جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله شدند.

از دیگر تحریفاتی که علمای مکتب خلفا، در آیات ناظر به بحث خلافت اعمال کردند، تحریف معنای آیه تبلیغ است. برخی از مفسران اهل سنت، همچون فخر رازی،^{۴۶} ادعا می کنند که در آیه تبلیغ: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»،^{۴۷} اگر مراد از «ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»، خلافت علی علیه السلام باشد، سیاق آیات با هم سازگار نخواهد بود؛ زیرا آیات قبل و بعد، درباره اهل کتاب است و منظور از «النَّاسِ» هم در این آیه، اهل کتاب است و طبق سیاق، معنای آیات چنین خواهد شد که پیامبر صلی الله علیه و آله در بیان خلافت علی علیه السلام از اهل کتاب بیم داشته است، در صورتی که در زمان نزول این آیات، پیامبر صلی الله علیه و آله بر یهود و نصاری پیروز شده بود و ترسی از آنها نداشت؛ پس منظور از «ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»، خلافت علی علیه السلام نیست بلکه طبق حجیت سیاق، آیه تبلیغ به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: تبلیغ احکام کن و از اهل کتاب ترس که تو را از آنها حفظ می کنیم. از دو جهت بر تفسیر فخر رازی اشکال وارد است؛ نخست اینکه آیه تبلیغ در سوره مائده قرار گرفته، که دو ماه پیش از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و در این زمان، پیامبر صلی الله علیه و آله بر یهود و نصاری پیروز شده بود؛ پس منظور ترس از اهل کتاب نیست، بلکه عبارت «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» بیانگر ترس ایشان از مخالفت صحابه با خلافت علی علیه السلام است. از طرفی، درباره پیوستگی سیاق باید گفت زمانی که پیوستگی سیاق آیات با دلیلی از داخل یا خارج قرآن تأیید شود، حجیت دارد؛ اما هنگامی که دلیلی بر اتصال آیات نباشد، استناد به سیاق قرینه‌ای کافی نیست و باید به قراین دیگر توجه کرد. توقیفی بودن ترتیب آیات و حجیت سیاق نیز نفی می شود،^{۴۸} به خصوص که بر خلاف سیوطی و دیگر علمای اهل تسنن که قائل به توقیفی بودن آیات هستند، برخی

همچون ابن حجر بر آنند که صحابه، آیات را به اجتهاد خویش در سوره‌ها قرار می‌دادند^{۴۹} که بنابراین، بهره‌گیری از سیاق و استناد به آن، تنها در مواردی صحیح خواهد بود که ترتیب آیات و عبارات آن‌ها جداگانه اثبات شود.

توجیه و تأویل ادله حدیثی

همواره سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بین مسلمانان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و چنانکه دیدیم، تعیین‌کننده نهایی معنا و مفهوم آیات مورد استناد هم احادیث می‌باشند. به همین دلیل، خواص مکتب خلفا تلاش کرده‌اند به شیوه‌های مختلف، عامه اهل سنت را از مفاد و مراد اصلی احادیث مربوط به خلافت باز دارند. در ذیل به بررسی این شیوه‌ها می‌پردازیم.

تحریف لفظی احادیث

احادیث ناظر به بحث خلافت، به علت روشنی مصداق و معنا، به خوبی می‌توانند مورد استناد قرار گیرند، چرا که مدلول و معنای آن‌ها بسیار روشن‌تر از آیات قرآنی است؛ از این رو در مقابل استناد علمای شیعه، همچون سید مرتضی، به حدیث ثقلین و حدیث منزلت و...^{۵۰} علما و خواص مکتب خلفا، چاره‌ای جز تحریف لفظی برخی از احادیث نداشتند که البته شکل تحریف‌نشده بسیاری از این روایات، حتی در منابع مهم روایی اهل سنت نقل شده است. با این حال، برخی علمای اهل سنت، یا به تحریف لفظی این روایات پرداخته‌اند و یا صرفاً به نقل شکل تحریف‌شده این روایات (که عبارات کلیدی در آن حذف شده یا به هر دلیلی نقل نشده) بسنده کرده‌اند و از نقل شکل صحیح روایات (حتی اگر شکل صحیح آن، در دیگر کتب روایی اهل سنت ذکر شده باشد)، خودداری کرده‌اند.

از نمونه‌های بارز این مسأله، حدیث ثقلین است. این حدیث به صورت کامل و صحیح در سنن ترمذی نقل شده است: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «یا ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا؛ کتاب الله و عترتی، اهل بیتی»».^{۵۱} به کمک حدیث ثقلین، جانشینان دوازده‌گانه پیامبر صلی الله علیه و آله به روشنی شناسایی می‌شوند. طبق مفاد این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله، اهل بیت خود

را به عنوان یکی از دو ثقلی که پس از خویش برای هدایت مسلمانان بر جای می‌گذارد، معرفی می‌کند و این افراد را در کنار قرآن (ثقل اکبر) قرار می‌دهد و می‌افزاید که این افراد و قرآن تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند از هم‌دیگر جدا نخواهند بود. چه طبق دیدگاه اهل سنت، مرجعیت دینی را از حکومت جدا بدانیم؛ و چه طبق دیدگاه شیعه، هر دو را از ویژگی‌های امامت بدانیم، بر اساس این روایت، اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام بهترین افراد برای مرجعیت دینی و حاکمیت سیاسی - اجتماعی هستند زیرا بهترین ویژگی برای مرجع دینی و همچنین برای حاکمان سیاسی این است که با قرآن باشند و بتوانند تشخیص خود را در امور مختلف، بر قرآن مبتنی سازند؛ بر مبنای قرآن فتوا دهند و حاکمان بر مبنای آن عمل کنند. مطلب مهم این است که پیغمبر فرمود به قرآن و عترت مراجعه کنید؛ ایشان در دنباله حدیث می‌فرماید تا وقتی که به این دو چنگ زنید گمراه نمی‌شوید. پس مسأله رجوع مطرح است و پیغمبر عترت را در رجوع کردن، هم‌وزن قرآن قرار داده است. از آنجا که در این حدیث، عترت و اهل بیت، همتای جدانشدنی و همیشگی قرآن معرفی شده، وجوب تبعیت بی‌کم و کاست از قرآن، شامل اهل بیت هم می‌شود و اختصاص این مقام به اهل بیت علیهم‌السلام، حکایت از اعلی‌ت و افضلیت ایشان و شایستگی انحصاری آنان برای احراز مقام خلافت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارد. ابن حنبل نیز این روایت را به صورت کامل نقل کرده است: «انی تارک فیکم خلیفتین کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض جمیعاً».^{۵۲} حاکم هم در مستدرک از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به صورت صحیحی به نقل این روایت پرداخته است: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». حاکم اضافه می‌کند که این حدیث به شرط شیخین دارای سند صحیح است.^{۵۳} چنانکه مشهود است، الفاظ و عبارات کلیدی «عترتی» و «اهل بیتی» که بیانگر خلافت اهل بیت است، در منابع روایی بالا، که از منابع مهم روایی اهل تسنند، ذکر شده است. با این حال، برخی از دانشمندان و خواص اهل سنت، مانند ابن عبدالبر، صرفاً نقلی از حدیث را

بیان می‌کند که از الفاظ «عترتی» و «اهل بیته» خالی است^{۵۴} و از ذکر نقل‌های معتبر این حدیث، که با این عبارات مهم، در اکثر منابع مهم روایی اهل سنت همچون ترمذی، ابن حنبل و حاکم آمده، خودداری کرده است.

تحریف معنوی احادیث

علمای همسو با مکتب خلفا، در ایجاد انحراف از خلافت اهل بیت و تایید خلافت خلفای سنی، به تحریف معنوی بسیاری از احادیث روشنگر، همت گماشتند. حدیث غدیر: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» از روایات متواتر است^{۵۵} و دلالت بر جانشینی علی علیه السلام دارد. در مسند/حمد آمده است که در روز غدیر و پس از بیان حدیث «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» در بیان جانشینی علی علیه السلام، عمر به علی علیه السلام گفت: «هَتَيْئاً يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَ امْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» و جانشینی حضرت را تبریک گفت. ابن عبدالبر در تمهید می‌گوید «مولی» معانی متفاوتی دارد که بهترین آن در این حدیث، معنای ناصر یا دوست است و در این حدیث چیزی که دلالت بر جانشین ساختن علی علیه السلام به دست پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، وجود ندارد.^{۵۶} چنانکه مشهود است، ابن عبدالبر معنای حدیث را تغییر داده، زیرا معنای اصلی «مولی» جانشین است و برای در نظر گرفتن معنای ناصر دلیل دیگری لازم است و هیچ دلیلی برای تغییر معنا از «جانشین» به «ناصر» وجود ندارد. همچنین بر خلاف اعلام جانشینی علی علیه السلام، اعلام ناصر بودن علی علیه السلام برای مسلمانان، توجیه عقلانی ندارد؛ زیرا فضایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر برای بیان حدیث «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» طراحی کرد، فقط با مفهوم اعلام جانشینی سازگار است. ایشان دستور داد همراهان در گرمای سوزان توقف طولانی و صبر کنند تا جمعیت فراوانی که در پی آنها هستند به آنها برسند و جمعیتی که جلوتر بوده‌اند برگردند و مکان مرتفعی از کوهان شتر ایجاد کنند که ایشان با علی علیه السلام بر بالای آن روند و...؛ آیا این صرفاً برای این بود که بفهماند علی علیه السلام

مانند بسیاری از دیگر مسلمانان، یاری‌دهنده اسلام و مسلمین است؟! اینکه علی علیه السلام ناصر و یاری‌دهنده اسلام و مسلمانان است و حتی بیش از دیگر مسلمانان این ویژگی را دارد، برای مسلمانان مسأله تازه‌ای نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله با چنین فضا سازی بخواهند آن را گوشزد کنند. همچنین تبریک عمر نمی‌تواند برای ناصر بودن علی علیه السلام باشد، بلکه به خاطر اعلام جانشینی علی علیه السلام است.

برخی از خواص اهل سنت نقل کرده‌اند که بین علی علیه السلام و برخی از صحابه (خالد بن ولید) اختلاف وجود داشت و جریان غدیر برای رفع این مسأله بوده است؛ این سخن هم صحیح نیست زیرا در این صورت می‌بایست پیامبر صلی الله علیه و آله بسیاری از اختلافات بین دیگر افراد را در چنین فضایی مطرح می‌کرد؛ یعنی هر روز با ایجاد جوی خاص، در جمعیتی فراوان و مکانی سوزان و در اوج گرمای روز، آن هم در حین سفر، دستور به ایجاد مکان مرتفع دهد و... تا هر بار میان چند نفر را اصلاح کند؛ چه اینکه تعداد صحابه، بسیار فراوان بود و بدیهی است که بسیاری از آن‌ها با برخی دیگر اختلاف داشته‌اند؛ از قبیل اختلافاتی که بین عرب و عجم، اشراف و برده‌ها و یا اختلافاتی که در جنگ‌ها پیش می‌آمد، مانند اختلاف نظرهای فراوانی که در صلح حدیبیه پیش آمد و هر یک بعضاً موجب رنجش برخی صحابه از یک‌دیگر شده است. سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در حل این مسائل، این چنین نبود که دستور دهد در میان انبوه جمعیت و در مقابل آفتاب سوزان، مکان مرتفعی ایجاد کنند و کسی را همراه خود در مکان بلند قرار دهد، دست او را بگیرد و بالا ببرد و بگوید هر کس را که من مولای اویم این فرد هم مولای اوست و... بدیهی است که چنین تدارکات و فضای خاصی، متناسب با حل اختلافات میان افراد نیست و مسأله‌ای که در چنین فضایی مطرح می‌شود می‌بایست اهمیتی فوق‌العاده داشته باشد که موضوع تعیین جانشین از این اهمیت برخوردار است.

جعل فضائل برای خلفا

پس از جریان سقیفه، جعل روایت و ترویج بسیاری از روایات جعلی از سوی علما و خواص

درباری، در تأیید خلفای اهل سنت صورت پذیرفت. این سیاست که برای تداوم انحراف ایجاد شده در سقیفه، صورت پذیرفت، بر انحراف افکار عموم اهل سنت، تأثیر فراوانی داشت؛ به عنوان مثال، ابوهریره در مقابل روایت غدیر خم، روایتی نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «در معراج از آسمانی نگذشتم مگر آنکه بر آن این نوشته را دیدم: محمد رسول خدا و ابوبکر صدیق جانشین من است».^{۵۷} این در حالی است که این روایت با نظر اکثر اهل سنت در تضاد است، زیرا (چنانکه ذکر خواهد شد) از نظر اهل سنت، پیامبر ﷺ امر خلافت را به امت واگذار کرده است و بدون تعیین جانشین، امت اسلامی را به حال خود رها کرده است، نه اینکه ابوبکر را جانشین خویش تعیین کرده باشد! همچنین در مقابل روایت «الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة»، روایت «أبو بكر و عمر سیدا كهول اهل الجنة» را جعل کرده‌اند. به اعتراف محمود ابوریّه (عالم مشهور اهل سنت)، درباره فضائل معاویه نیز روایات فراوانی وضع شد که هیچ اصلی نداشتند.^{۵۸} در این باره، نوشته عالم نامدار سلفی، ابن قیّم جوزیه شایان توجه است که می‌گوید: «از جمله احادیث موضوعه، احادیثی است که جاعلان اهل سنت در فضل معاویه بن ابی‌سفیان جعل کرده‌اند. از اسحاق بن راهویه نقل است که از پیامبر ﷺ هیچ مطلب صحیحی در فضیلت معاویه نرسیده است».^{۵۹}

توجیه خلافت خلفا با اجماع و شورا

شیعه امامیه، نص جلی بر امامت، عصمت و کمال را برای همه امامان واجب می‌داند^{۶۰} و معتقد است حکم امامان در منصوب شدن از جانب خداوند و عصمت، همان حکم پیامبران است؛^{۶۱} چنانکه در پاسخ به اعتراض گروهی از اعیان و اشراف، همچون طلحه و زبیر، به علی (علیه السلام) که چرا در امور عامه با ما مشورت نمی‌کنی؟ حضرت فرمود: اگر اتفاقی رخ داد که حکمش در کتاب و سنت نبود و احتیاج به مشورت داشتیم، با شما مشورت می‌کنم. بر فرض ثبوت «نص» و «وصایت» در قرآن کریم و حدیث، نوبت به شوری و روش‌های دیگر

نمی‌رسد و تعیین امام منحصر با «نص» و «وصایت» است.^{۶۲} تعداد آیات و به خصوص احادیث دالّ بر جانشینی اهل بیت علیهم‌السلام، بسیار فراوان و دلالت بسیاری از آن‌ها روشن است که امام حق را از امام باطل مشخص می‌سازند. حتی به رغم تحریف‌ها و کارشکنی‌ها، بسیاری از نصوص حدیثی دالّ بر جانشینی اهل بیت علیهم‌السلام، به شکل صحیحی در منابع اهل سنت نقل شده‌اند. به عنوان مثال نقل‌های صحیحی از حدیث ثقلین در کنار نقل‌های ناقص آن در برخی از منابع معتبر روایی اهل سنت صورت گرفته است که در این مقاله نقل‌های صحیحی از این حدیث از احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری و... ذکر شد.^{۶۳}

در مقابل نصوص و روایات دالّ بر جانشینی ائمه علیهم‌السلام، خلفا و عالمان مکتب آن‌ها نیازمند راه‌کار دیگری بودند که خلافت خود را در اذهان عموم اهل سنت موجه جلوه دهند، به همین خاطر روایات و آیات دالّ بر جانشینی ائمه علیهم‌السلام را به جای اینکه ملاک تعیین خلیفه بدانند، با بهانه‌هایی کنار گذاشتند تا خلافت خود را در اذهان عمومی با مسائلی همچون اجماع امت و نظر شورای حل و عقد، مشروع جلوه دهند.^{۶۴} مثلاً باقالانی (متکلم معروف اشعری) نصوص رسیده در باب خلافت را از قبیل اخبار آحادی که راویان آن‌ها ضعیفند، به حساب آورده و به بهانه مخالفت معنای نصوص و روایات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با اجماع امت بر خلفای راشدین، از نصوص و روایات دالّ بر خلافت علی علیه‌السلام اعراض کرده است؛^{۶۵} در صورتی که با وجود آیات و روایات روشن‌گر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تعیین جانشینی اهل بیت علیهم‌السلام، نوبت به کاربرد روش اجماع و شورا نمی‌رسد و بر خلاف ادعای باقالانی، اتفاقاً احادیث دالّ بر جانشینی اهل بیت علیهم‌السلام همچون احادیث غدیر،^{۶۶} منزلت،^{۶۷} ثقلین^{۶۸} و... در منابع اهل سنت و شیعه به وفور نقل شده‌اند.

بسیاری از سردمداران کلامی اهل سنت، همچون باقالانی و اشعری، به جای مبنا قرار دادن روایات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و تصدیق جانشینی اهل بیت علیهم‌السلام، با مشروع جلوه دادن روش اجماع و شورا و انتخاب، و تأیید خلافت سه خلیفه نخست با این مبانی، از آیات و روایات

دال بر جانشینی اهل بیت اعراض کردند و انحراف ایجاد شده از خلافت اهل بیت علیهم السلام را تداوم بخشیدند. عامه اهل سنت هم تحت تأثیر جایگاه علمی این بزرگان قرار گرفته، در مسیر ایشان گام نهادند و با استناد به اجماع و شورا، به تأیید خلفای نخستین و امویان و عباسیان و دیگر سلسله‌های خلفای سنی پرداختند. تأکید باقلانی و اشعری بر اجماع و شورا در تأیید خلافت عمر و ابوبکر، به این معناست که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در موضوع تعیین خلیفه به حال خود رها کرده است؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر امت خود از پدر مهربان‌تر بود و آنان را در کوچک‌ترین احکام، رهبری می‌فرمود و سیرت پیامبر دلالت دارد که مردم را در امور مهم دین و دنیایشان مهمل نمی‌گذاشت و وظیفه آنان را در هر جایی معین می‌کرد.^{۶۹} خلافت، جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و از ارکان عظیم دین اسلام است و از آنجا که احکام دارای مرتبه پایین‌تر، مانند نماز و زکات، بدون نص ثابت نمی‌شوند، به طریق اولی خلافت هم بدون نص و بر اساس انتخاب و اجماع مردم قابل اثبات نیست.^{۷۰} مطلب دیگر آنکه اگر انتخاب خلیفه از جانب خدا نبود و در اختیار امت می‌بود، پیامبر صلی الله علیه و آله باید این موضوع را به مردم گوشزد می‌کرد. بر خلاف ادعای برخی فرقه‌ها که قائلند پیامبر صلی الله علیه و آله کمترین سخنی درباره جانشینی خود نگفته است، لازم است که بزرگان اهل سنت به این پرسش پاسخ دهند که آیا زعامت مسلمانان نسبت به مکروهات و مستحبات (که در گفتار پیامبر آمده است) درجه کمتری از اهمیت دارد؟!^{۷۱} ادعای عدم تعیین جانشین از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و مشروع جلوه دادن روش‌هایی همچون اجماع و شورا در تشخیص فرد شایسته خلافت، ادعایی بیش نیست که خلفای اهل سنت و خواص مدافع آن‌ها، صرفاً برای توجیه خلافت خود و گمراه ساختن مردم برای اعراض از جانشینی ائمه علیهم السلام آن را مطرح کرده‌اند.

فرقه‌سازی خواص و توجیه خلافت خلفا در اذهان عمومی

از جمله عوامل اعراض عامه مسلمین، ایجاد فرق مختلف به دست خواص بوده است. ایجاد فرقه‌ها با هدف تبعیت مردم از آن‌ها، به میزان فراوانی از توجه و تبعیت عامه از نظرات سیاسی اهل بیت علیهم السلام در خصوص مسأله خلافت کاست. در دیدگاه شیعه، نظر

علمای مختلف در سطح بسیار نازل تری از نظر و رأی اهل بیت علیهم السلام محسوب می‌شود و با وجود اهل بیت علیهم السلام، پیروی از نظر دیگر علما جایز نیست. ولی ایجاد فرقه‌های مختلف، با هدف پیروی عامه مردم از رهبران دینی مختلف صورت پذیرفت و در روند ایجاد فرقه‌ها، چنددستگی و اختلاف دیدگاه علما با دیدگاه ائمه علیهم السلام پذیرفته شد و عامه مسلمانان، تبعیت از این نظرات مختلف را پذیرفته‌شده به حساب آوردند. تبعیت عامه از علمای فِرَقِ ایجادشده، اعراض از نظرات اهل بیت علیهم السلام را در مسائل مختلف، از جمله خلافت آن‌ها، موجب شد و آن را به شیوه‌ای معمول جلوه‌گر ساخت.

فرقه مرجئه، پیروان نعمان بن ثابت و جهم بن صفوان و ابومروان غیلان بودند؛^{۷۲} گروهی از فرقه مرجئه - که در اصل گروهی سیاسی بودند - قائل به تبعیت از حاکمان وقت، حتی معاویه و یزید بودند. آن‌ها همه اهل قبله را مؤمن و مسلمان می‌دانستند و خواهان قطع جنگ و عدم جبهه‌گیری بر ضد معاویه و یزید بودند. عقائد سیاسی آن‌ها موید حکومت خلفای غاصب اموی بود، و برای توجیه دینی خلافت خلفای اهل سنت و به ویژه ظلم‌ها و جنایات بنی‌امیه، به فکر یافتن مبانی کلامی افتادند. فرقه مرجئه، مرتبه عمل را پس از مرتبه نیت و قصد قرار می‌داد و بر این اساس، ایمان قلبی را کافی در نجات و سعادت خلفا می‌دانست و با رویکردی افراطی، ایمان افراد فاسق را مساوی ایمان انبیا و اولیا و صالحان به شمار می‌آورد.^{۷۳} غصب خلافت اهل بیت علیهم السلام و بسیاری از ظلم‌های بنی‌امیه بر مسلمانان، به این نحو توجیه می‌شد که این اشکالات به مرتبه عمل خلفا مربوط می‌شود و اعمال خلفا مشکلی برای ایمان خلفا در پی ندارد؛ در نتیجه پیروان این فرقه، از خلافت آن‌ها، بدون اشکال اساسی و به عنوان خلافت افرادی کاملاً مؤمن، تبعیت می‌کردند. پیروان فرقه‌ای به نام جبریه، از این هم فراتر رفته، حتی اعمال ناشایست خلفا را موجه جلوه می‌دادند. پیروان این فرقه بدون توجه به قدرت اراده و اختیاری که خداوند به انسان عطا کرده، انسان را مسؤول اعمال و رفتار خود نمی‌دانستند و اعمال خوب و بد را تماما به خداوند نسبت می‌دادند. این ایده دستاویز مناسبی برای خواص دربار

خلفا شد که اعمال ناشایست خلفای اموی را در دیدگاه عامه مردم اینگونه توجیه کنند که چون اعمال و رفتار بنی‌امیه تحت اراده خداوند صورت می‌پذیرد، پس مورد رضایت خداوند است و اگر غیر از این باشد، خداوند متعال مانع انجام این افعال خواهد شد. همچنین حشویه بغداد، که پیروان اسماعیل جوزی بودند، علی‌الیه را از خلافت ساقط دانسته، می‌پنداشتند که خلافت ایشان، فتنه‌ای در اسلام بوده است! از دیگر خواصی که چنین اعتقادی را رواج می‌دادند برخی از بزرگان و اصحاب حدیث بغداد، همچون ابن معین و ابوخیثمه و احمد بن حنبل و... می‌باشند.^{۷۴} برخی از فرق اسلامی، خلافت غاصبانه و ظلم‌های خلفای سنی را توجیه کرده، به میزان فراوانی، موجبات اعراض عامه را از خلافت اهل بیت فراهم کردند.

نتیجه

بسیاری از عموم اهل سنت بدون اینکه عناد و لجاجت خاصی با اهل بیت داشته باشند، تحت تأثیر عملکرد خواص منحرف و آرا و افکار باطل آن‌ها و بدون آگاهی دقیق از حقیقت جریان خلافت، در مسیر انحرافی خواص گام نهاده‌اند. متناسب با خواست خلفای غاصب، خواص و علمای اهل سنت با جهت‌گیری غلط، حقیقت موضوع خلافت را بر بسیاری از عامه اهل سنت مشتبه کردند. برخی خواص سیاسی و دست‌نشانده‌های خلفا با ایجاد ظلم و خفقان و خواص علمی همچون برخی از مفسران و راویان حدیث و متکلمان و... با جعل سبب نزول برای آیات ناظر به خلافت، و تحریف معنوی و لفظی احادیث دال بر جانشینی اهل بیت، و جعل احادیث و تأکید بر جایگزینی روش‌های اجماع و شورا (به جای نصوص و روایات)، در گمراه ساختن عموم اهل سنت نقش اساسی داشتند و موجب تأیید خلافت نامشروع خلفا و پیروی عموم اهل سنت از آنان و اعراض مردم از خلافت و جانشینی اهل بیت شده‌اند. فعالیت‌های منفی خواص سوء، در شکل‌دهی بینش غلط عموم اهل سنت در مسأله خلافت، فوق‌العاده اثرگذار بوده و به میزان فراوانی مانع فهم دقیق و صحیح عموم مردم از غصب خلافت اهل بیت شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. عبدالرزاق، علی، *الاسلام و اصول الحكم*، نقد و تعليق دکتر ممدوح حقی، بیروت: دار مکتبة الحیة، ۱۹۶۶م، ص ۱۵۵-۱۵۶.
۲. امام خمینی قدس سره، *الرسائل*، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۸۵ق، ص ۵۰ و ۵۲.
۳. شهید مطهری، *فلسفه تاریخ*، هفدهم، تهران: صدرا، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۹-۵۵.
۴. طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۱۱۳۰؛ بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، مصر: دار المعارف، بی تا، ج ۱، ص ۵۸۷.
۵. ولوی، علی محمد، *دیانت و سیاست*، تهران: دانشگاه الزهراء ع.ا.و.ع.، ۱۳۸۰، ص ۱۱۱.
۶. ابن قتیبه دینوری، *الامامة و السياسة*، تحقیق علی شیری، بیروت: دار الاضواء، ۱۴۱۰ق، ص ۲۴.
۷. همان، ص ۲۳-۲۴.
۸. همان.
۹. همان، ص ۸۴.
۱۰. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۵۹۰؛ طبری، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۷-۴۳۵.
۱۱. ابن اثیر، پیشین، ج ۲، ص ۵۸۷؛ ابن قتیبه دینوری، پیشین، ص ۸۴.
۱۲. ابن اثیر، پیشین، ج ۲، ص ۵۸۷.
۱۳. ابن اثیر، پیشین، ج ۲، ص ۵۸۳-۵۸۸؛ طبری، پیشین، ج ۴، ص ۴۸۱-۴۸۵؛ ابن قتیبه دینوری، پیشین، ص ۸۴.
۱۴. ابن قتیبه دینوری، پیشین، ص ۸۴.
۱۵. ابن عساکر، *تاریخ دمشق*، تحقیق عمرو بن غرامه، دار الفکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۱۵۷.

۱۶. ابن اثیر، پیشین، ج ۳، ص ۱۳ و ۲۷۶؛ حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، مع الكتاب: تعلیقات الذهبی فی التلخیص، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۵۴۱.
۱۷. ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، *الغارات*، تحقیق سید جلال‌الدین محدث ارموی، بی‌جا: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۵۸۱؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۵۵۶-۲۵۵۷؛ نجمی، محمدصادق، *سیری در صحیحین*، قم: بی‌نا، ۱۳۷۲، ص ۴۱-۴۴. حتی در آثار برخی از علمای طرف‌دار بنی‌امیه، مثل ابن تیمیّه و عاصمی حنبلی هم اقرار به لعن علی علیه السلام از سوی حکومتی در دوره بنی‌امیه، آمده است؛ بنگرید: ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم، *منهاج السنّة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدریة*، بی‌جا: جامعه الإمام محمد بن سعود الإسلامیة، ۱۴۰۶ق، ج ۸، ص ۲۳۸؛ عاصمی حنبلی، محمد بن عبدالرحمن، *أبو بکر الصدیق أفضل الصحابة وأحقهم بالخلافة*، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۱.
۱۸. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بی‌جا: دار احیاء الکتب العربیة و عیسی بای حلبی و شرکاه، افست موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ج ۴، ص ۵۷؛ الجندی، عبدالحلیم، *الإمام جعفر الصادق علیه السلام*، بی‌جا: بی‌نا، ج ۱، ص ۳۸۰.
۱۹. ابن جوزی، عبدالرحمن، *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۳۴۳؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۸؛ دینوری، ابوحنیفه، *الاخبار الطوال*، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۲۴.
۲۰. سیوطی، جلال‌الدین، *تاریخ الخلفاء*، مصر: سعادت، ۱۳۷۱ق، ص ۲۰۰-۲۲۰؛ بحر العلوم، محمد، *الحجاج سیف الامویین فی العراق*، بیروت: دار الزهراء، ۱۴۰۶ق، ص ۴۳-۴۶.
۲۱. ابراهیم حسن، حسن، *تاریخ الاسلام*، قاهره: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۶۴م، ج ۱، ص ۴۱۱.

۲۲. در تاریخ یعقوبی، معاویه به عنوان اولین ملوک و پادشاهان در حکومت اسلامی نام برده شده است؛ ر.ک: یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۰ و ۲۳۲. حتی معاویه به ملوک بودن بنی امیه اذعان کرده است؛ ر.ک: بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۱۳۹؛ عالمی، خدیجه، «معاویه و بازتعریف سیره خلیفه به سبک کسرایی و قیصری»، پژوهش نامه تاریخ اسلام، زمستان ۱۳۹۱، سال دوم، ش ۸، ص ۱۵۲-۱۵۳.
۲۳. سجستانی، ابوداود، سنن ابی داود، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، صیدا - بیروت: المكتبة العصرية، بی تا، ج ۴، ص ۲۱۱؛ نووی، ابوزکریا محیی الدین، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۹۲ق، ج ۱۲، ص ۲۰۱.
۲۴. سجستانی، پیشین، ج ۴، ص ۲۱۱؛ بیهقی، احمد بن حسین، المدخل إلى السنن الكبرى، کویت: دار الخلفاء للكتاب الإسلامی، ج ۱، ص ۱۱۶.
۲۵. نووی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۰۱.
۲۶. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ترقیم محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دار المعرفة، ۱۳۷۹ق، ج ۱۳، ص ۲۱۳.
۲۷. حدادی، زین الدین، فیض التقدير شرح الجامع الصغیر، مصر: المكتبة التجارية الكبرى، ۱۳۵۶ق، ج ۳، ص ۵۰۹.
۲۸. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع المسند الصحیح المختصر، تحقیق محمد زهیر بن ناصر الناصر، بی جا: دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ق، ج ۹، ص ۸۱؛ نیشابوری، مسلم، الجامع الصحیح المسمی صحیح مسلم، بیروت: دار الجیل و دار الآفاق الجديدة، بی تا، ج ۶، ص ۳.
۲۹. ابن حجر هیثمی، شهاب الدین احمد بن محمد، الصواعق المحرقة علی أهل الرّفص و الضّلال و الزّندقة، تحقیق عبدالرحمن بن عبدالله التركي، لبنان: مؤسّسة الرّسالة، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳؛ ابن حجر عسقلانی، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۱۴؛ امرایی، رحیم و...، «تحلیل انتقادی شروح و تفاسیر

- حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه»، دو فصل نامه علمی - پژوهشی مطالعات قرآن و حدیث، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، سال هفتم، ش ۱ (پی ۱۳).
۳۰. صبحی صالح، علوم الحدیث و مصطلحه، قم: منشورات رضی، ۱۳۶۳، ص ۲۸۶.
۳۱. سوره بقره، آیه ۲۰۷.
۳۲. ابن مردویه اصفهانی، احمد بن موسی، مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ما نزل من القرآن فی علی (علیه السلام)، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۴ق، ص ۱۳۰-۱۳۳ و ۲۲۳-۲۲۴.
۳۳. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۴، ص ۷۳.
۳۴. سوره مائده، آیه ۵۵.
۳۵. طبرسی نوری، سید اسماعیل، کفایة الموحدين، قم: مکتبه المصطفوی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۶۸؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، متشابه القرآن و مختلفه، بی جا: شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۲۸، ج ۲، ص ۲۹؛ بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۳۲.
۳۶. آلوسی بغدادی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۱۶۸.
۳۷. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۱۲۷.
۳۸. سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه دشتی، قم: امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ۱۳۹۰، ص ۴۴۰.
۳۹. سوره مائده، آیه ۵۵.
۴۰. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، موقع الجامعه الاسلامیه، ج ۳، ص ۵۵۷-۵۶۲.

۴۱. آلوسی بغدادی، پیشین، ج ۶، ص ۱۶۸؛ شوشتری، نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، قم: مکتبه آیت الله المرعشی العامه، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۴۱۱؛ فکری، مسعود، نقدی بر تفسیر روح المعانی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۴، ص ۱۳۱-۱۳۵.
۴۲. فخر رازی، مفاتیح الغیب، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق، ج ۱۲، ص ۲۵-۲۶.
۴۳. شیخ طوسی، پیشین، ص ۵۵۷-۵۶۲.
۴۴. فخر رازی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۵-۲۶.
۴۵. شیخ طوسی، پیشین، ص ۵۵۷-۵۶۲.
۴۶. فخر رازی، پیشین، ص ۴۱.
۴۷. سوره مائده، آیه ۶۷.
۴۸. کورانی عاملی، علی، تفسیر آیات الغدير الثلاث، قم: دار الهدی، ۱۴۲۷ق، ص ۶ و ۴۰.
۴۹. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، نشر رضی و بیدار، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۱۴.
۵۰. سید مرتضی، رسائل المرتضی، قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۷۶.
۵۱. ترمذی، ابو عیسی، سنن، تحقیق و تعلیق ابراهیم عطوه، مصر: شرکت مکتبه و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۹۵ق، ج ۵، ص ۶۶۲.
۵۲. ابن حنبل، ابو عبدالله احمد، المسند، تحقیق شعيب الارنؤوط، بی جا: مؤسسه الرساله، ۱۴۲۱ق، ج ۳۵، ص ۵۱۲.
۵۳. حاکم نیشابوری، پیشین، ج ۳، ص ۱۶۰.
۵۴. ابن عبدالبر، التمهید، مغرب: وزارة عموم الاوقاف و الشؤون الاسلامیه، ۱۳۷۸ق، ج ۲۴، ص ۳۳۱.
۵۵. ابن حجر عسقلانی، پیشین، ج ۷، ص ۷۴؛ ذهبی، شمس الدین محمد، تاریخ الاسلام، بیروت: دار المعرفة، بی تا، ج ۱۴، ص ۳۳۸-۳۴۲.

۵۶. ابن عبدالبر، پیشین، ج ۲۲، ص ۱۳۲.
۵۷. ابویعلی موصلی، احمد بن علی، مسند، تحقیق حسین سلیم اسد، دمشق: دار المأمون للتراث، ۱۴۰۷ق، ج ۱۱، ص ۴۸۸؛ هبشی، نورالدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، القاهرة: مكتبة القدسی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۴۱.
۵۸. ابوریة، محمود، *اضواء على السنة المحمدية*، قاهره: نشر البطحاء، بی تا، ص ۱۲۸.
۵۹. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، *المنار المنيف في الصحيح و الضعيف*، حلب: مكتب المطبوعات الاسلامية، ۱۳۹۰ق، ص ۱۱۶.
۶۰. شیخ مفید، *اوائل المقالات*، قم: المؤتمر العالمي للشيخ المفید، ۱۴۱۳ق، ص ۳۸.
۶۱. مظفر، محمدحسین، *دلائل الصدق*، قم: موسسة آل البيت، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۲۱۹.
۶۲. آیت الله سبحانی، *مبانی حکومت اسلامی*، ترجمه داود الهامی، قم: انتشارات توحید، ۱۳۸۰، ص ۲۱۵-۲۱۶.
۶۳. ابن حنبل، پیشین، ج ۳۵، ص ۵۱۲؛ حاکم نیشابوری، پیشین، ج ۳، ص ۱۶۰.
۶۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *البداية و النهاية*، بیروت: مكتبة المعارف، ۱۹۷۷م، ج ۵، ص ۲۴۴-۲۴۶.
۶۵. باقلانی، محمد بن طیب، *التمهید*، قاهره: دار الفكر العربي، ۱۳۷۲ق، ص ۱۶۸-۱۶۹؛ اشعری، علی بن اسماعیل، *الابانة عن اصول الديانة*، قاهره: جمهورية مصر العربية، ۱۳۵۶ق، ص ۲۵۶-۲۵۷.
۶۶. حاکم نیشابوری، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۹؛ ترمذی، پیشین، ج ۵، ص ۶۳۳. درباره تواتر و شهرت حدیث غدیر، علاوه بر کتاب *الغدیر علامه امینی*؛ بنگرید: ابن حجر عسقلانی، پیشین، ج ۷، ص ۷۴؛ ذهبی، شمس الدین محمد، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت: دار المعرفة، بی تا، ج ۱۴، ص ۳۳۸.

۶۷. بخاری، پیشین، ج ۹، ص ۲۵۰ و ج ۱۰، ص ۵۰۲؛ نیشابوری، پیشین، ج ۷، ص ۱۱۹؛ ترمذی، پیشین، ج ۵، ص ۶۴۰.
۶۸. ترمذی، پیشین، ج ۵، ص ۶۶۲؛ ابن حنبل، پیشین، ج ۳۵، ص ۵۱۲؛ حاکم نیشابوری، پیشین، ج ۳، ص ۱۶۰.
۶۹. علامه حلی، کشف المراد (شرح تجرید الاعتقاد)، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۹۸ق، ص ۵۱۳.
۷۰. علامه حلی، انوار الملکوت، دوم، قم: انتشارات شریف رضی، ۱۳۶۳، ص ۲۰۷.
۷۱. آیت الله سبحانی، پیشین، ص ۱۴۵.
۷۲. ناشی اکبر، عبدالله بن محمد، فرقه‌های اسلامی و مسأله امامت، ترجمه علی رضا ایمانی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶، ص ۹۱.
۷۳. بغدادی، عبدالقاهر، تاریخ مذاهب اسلام، به اهتمام محمدجواد مشکور، سوم، بی‌جا: انتشارات اشراقی، ۱۳۵۸، ص ۱۴۵-۱۴۹؛ برنجکار، رضا، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، قم: موسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۸، ص ۴۰-۴۱؛ ربانی گلپایگانی، علی، فرق و مذاهب کلامی، دوم، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۲۸۳ و ۲۸۵.
۷۴. ناشی اکبر، پیشین، ص ۹۶ و ۹۷.